

یک استاد جامعه‌شناس به همراه دانشجویانش به محله‌های فقیرنشین بالتیمور رفت تا در مورد ۲۰۰ نوجوان و زندگی و آینده آنها تحقیقی تاریخی انجام دهد.

از دانشجویان خواسته شد ارزیابی خود را درباره تک‌تک این نوجوان‌ها بنویسند. دانشجویان درباره همه آنها یک جمله را تکرار کردند. او شانس برای موفقیت ندارد.

۲۵ سال بعد استاد جامعه‌شناسی دیگری به سراغ این تحقیق رفت.

او از دانشجویان خواست دنباله این تحقیق را بگیرند و ببینند بر سر آن نوجوان‌ها چه آمده است.

۲۰ تن از آنها از آن محله اسباب‌کشی کرده یا مرده بودند. از میان ۱۸۰ نفر باقیمانده ۱۷۶ نفر به موفقیت‌های غیرعادی دست پیدا کرده بودند و وکیل، پزشک و تاجرهای معتبری شده بودند.

این جامعه‌شناس حیرت‌کرد و تصمیم گرفت در این باره تحقیقات بیشتری بکند و خوشبختانه توانست همه آن افراد را پیدا کرده و از تک‌تک آنها بپرسد که دلیل موفقیت شما چیست؟

و پاسخ همه یکسان بود: دلیل موفقیت ما معلم ماست.

آن معلم هنوز زنده بود. استاد او را که پیرزنی فرسوده ولی هنوز هوشمند و زیرک بود، پیدا کرد تا از او فرمول معجزه‌گری را که از نوجوان‌های محلات فقیرنشین انسان‌های شایسته و موفق ساخته بود، بپرسد.

چشم‌های معلم پیر برقی زد و لبهایش به لبخندی عطوفت‌آمیز از هم گشوده شد. پاسخش بسیار ساده بود. او در کمال تواضع گفت: من عاشق بچه‌ها بودم.